مقدمه

به دلیل آنکه معتقد به شریعت اسلام هستیم، لازم است در هر واقعه‌ای حکم شرعی را تعیین کنیم و از آنجائیکه بیشتر احکام، به سبب فاصله زمانی ما از عصر تشریع، مبهم هستند، لذا ضروری است که علمی وضع شود تا با کمک دلیل احکام شرعی در هر واقعه‌ای را برای ما معین کند و آن علم علم فقه می‌باشد و به فردی که در هر واقعه‌ای به اقامه دلیل بر حکم شرعی می‌پردازد «فقیه» گفته می‌شود. هم چنین به این اقامهٔ دلیل بر احکام شرعی ← عملیات استنباط حکم شرعی می‌گویند.

بنابراین فقه نیز علم به عملیات استنباط حکم شرعی می‌باشد.

«مهم»

استنباط حکم شرعی به دو روش است:

① ادله محرزه: ادله‌ای که خود حکم شرعی را معین می‌کنند. مثل آیه اقیموا الصلوة که دال بر وجوب

② اصول عملیه: ادله‌ای که وظیفه عملی مکلف در مقابل حکم شرعی مجهول (الادله غیره محرزه) را معین می‌کنند. مثل اصل حلیت، اصل طهارت، ...

نکته ①: در هر دو روش فقیه با کمک دلیل، موضع شرعی را تعیین می‌کند.

نکته ②: در همه عملیات استنباط حکم شرعی با وجود اختلافی که دارند، اما در نیاز به قواعد عامه اشتراک دارند و بحث درمورد چنین قواعدی برعهده علم اصول می‌باشد.

تعریف علم اصول ← «العلم به عناصر مشترکی که در عملیات استنباط حکم شرعی مورد استفاده قرار می‌گیرند»

برای روشن شدن مطلب فرض می کنیم که فقیه با مسائل زیر مواجه می شود:

1) آیا ارتماس در آب بر فرد روزه دار حرام است؟
2) آیا در ارث خمس واجب می شود؟
3) آیا قهقهه نماز را باطل می کند؟

جواب سؤال 1 ← مثبت است به دلیل روایت یعقوب بن شعیب زیرا از نظر عرف ظاهر این روایت بر حرمت دلالت می کند و راوی نیز ثقه است و شارع خبر فرد ثقه را حجت (مورد تأیید) می داند.

جواب سؤال 2 ← منفی است به دلیل روایت علی بن مهزیار، زیرا عرف از ظاهر این روایت عدم وجوب خمس در میراث محتسب را می فهمد و چون راوی ثقه است پس خبر او حجت است.

جواب سؤال 3 ← مثبت است به دلیل روایت زراره که عرف از ظاهر آن بطلان نماز را می فهمد و راوی ثقه است و خبرش حجت است.

بنابراین با توجه به این سه روایت نتیجه می گیریم که در عملیات استنباط دو نوع قاعده داریم:

الف) قاعده خاص ← که منظور عناصری است که با اختلاف مسئله، مختلف می شوند (وظیفه فرد فقیه بحث از این نوع قاعده ها باشد) مثل روایات مختلف در زمینه های متفاوت.

ب) قاعده مشترک ← منظور عناصری است که در همه ابواب فقه مورد استفاده قرار می گیرند (وظیفه فرد اصولی بحث از این نوع قاعده هاست) مثل حجیت ظهور عرفی و حجیت خبر ثقه.

موضوع علم اصول ← عناصر مشترک در عملیات استنباط (از نظر حجیت و عدم حجیت) ((مهم))

علم اصول منطق فقه است:
یعنی همان طور که منطق روش درست فکر کردن در هر علمی را به ما یاد می دهد، علم اصول نیز روش درست فکر کردن در زمینه فقه را به ما یاد می دهد، لذا نسبت اصول به فقه مثل منطق به علوم دیگر است.

اهمیت اصول در عملیات استنباط
ما در عملیات استنباط همان طور که نیاز به نصوص و قواعد خاص داریم به عناصر مشترک نیز به همان اندازه نیاز داریم و بدون آنها فقیه با نصوص زیادی روبرو است که نمی داند چگونه از آنها حکم شرعی را استنباط کند. مثل نجار ← هم اصول کلی کار / هم ابزار و وسایل

رابطه متقابل اصول و فقه
رابطه اصول و فقه، رابطه نظریه و تطبیق است و این یعنی رابطه متقابلی با هم دارند یعنی هرچه مباحث فقهی عمیق تر شود مباحث علم اصول نیز دقیق تر می شود و هرچه دقت در نظریات اصولی بالا رود در کیفیت تطبیق اثر می گذارد، بنابراین راز عدم جدایی اصول از فقه این است که توسعه فقه به سبب ظهور عناصر مشترک و تولد علم اصول شد، هم چنین به دلیل فاصله زمانی و ابهام در احکام نیاز به ایجاد قواعد عام بوجود آمد. لذا علم اصول تدریجی

اهل سنت قبل از امامیه شروع شد چون عصر نص از نظر آنها از زمان وفات حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم به پایان رسید. اما در نزد امامیه عصر نص تا زمان غیبت صغری ادامه داشت و بعد از آن نیاز به علم اصول ظاهر شد.

جواز عملیات استنباط

سؤال: آیا عملیات استنباط فی حد نفسه از نظر شرعی جایز است یا نه؟

جواب: عده‌ای (اخباریون) قائل به عدم جواز استنباط حکم شرعی و حرمت علم اصول شده‌اند، زیرا معتقدند که استنباط مساوی با اجتهاد و اعمال رأی است و از نظر شارع مورد نهی قرار گرفته است.

اشکال: کلمهٔ اجتهاد در دو معنا استعمال می‌شود:

① اعمال رأی و تفسیر به رأی ← که جایز نمی‌باشد ✗

② استنباط و استخراج حکم شرعی از منابعش ← که جایز بلکه لازم می‌باشد ✓

بنابراین تا زمانیکه مقصود ما از اجتهاد معنای دوم باشد بحث از عناصر مشترک (علم اصول) جایز است و دلیلی برای عدم جواز آن نیست.

حکم شرعی و تقسیمات آن

تعریف حکم شرعی: تشریع صادر شده از سوی خداوند متعال برای تنظیم زندگی انسان‌ها ✓

تعریف اشتباه قدما از حکم شرعی: خطاب شرعی که متعلق به افعال مکلفین است. ✗

دلیل اشتباه بودن این تعریف:

۱) خطاب کاشف از حکم شرعی است و نه خود حکم شرعی.

۲) حکم شرعی فقط متعلق به فعل مکلف نمی‌باشد، بلکه گاهی متعلق به ذات مکلف (مثل زوجیت) و یا متعلق به شیء‌های مربوط به مکلف (مثل مالکیت) می‌شود.

اقسام حکم شرعی:

۱) حکم تکلیفی: حکمی که مستقیماً به فعل مکلف تعلق بگیرد. مثل وجوب نماز

۲) حکم وضعی: حکمی که مستقیماً به فعل مکلف تعلق نمی‌گیرد، بلکه از طریق واسطه به فعل مکلف مرتبط می‌شود مثل زوجیت که به دنبال آن وجوب نفقه و وجوب اطاعت می‌آید.

اقسام حکم تکلیفی:

۱) وجوب ← حکمی است که به نحو الزام مکلف را به سمت انجام فعل سوق می‌دهد. مثل وجوب روزه

۲) استحباب ← حکمی است که به نحو غیر الزام مکلف را به سمت انجام فعل سوق می‌دهد مثل استحباب نماز شب
(یعنی همراه با اجازه مخالفت)

Subjec: Date

۳) حرمت ← حکمی است که به نحو الزام مکلف را از انجام فعل بازمی دارد. مثل حرمت ربا و زنا

۴) کراهت ← حکمی است که به نحو غیر الزام مکلف را از انجام فعل بازمی دارد. مثل کراهت خلف وعده
(یعنی همراه با اجازه انجام)

۵) اباحه ← حکمی که مکلف در انجام یا عدم انجام آن آزاد است. مثل نوشیدن آب

دو نوع بحث

فقیه در استنباط حکم شرعی:

۱) یا دلیلی بر حکم شرعی به دست می آورد، که در این صورت حکم شرعی ثابت می شود و به این ادله، ادلهٔ محرزه گفته می شود.

۲) و یا دلیلی بر حکم شرعی به دست نمی آورد و حکم شرعی مجهول می ماند که در این صورت وظیفهٔ عملی مکلف در مقابل آن حکم مجهول را معین می کند و به این نوع از ادله، اصول عملیه گفته می شود.

نکته مهم: دلیل محرز نظر به تشخیص حکم شرعی واقعی دارد، در حالیکه اصل عملی فقط وظیفهٔ عملی مکلفین را در برابر حکم مجهول مشخص می کند. (تفاوت دلیل محرز با اصل)

نکته دوم: با هر دو دلیل (ادلهٔ محرزه و اصل عملی) استنباط محقق می شود، پس ما دو نوع استنباط داریم. (استنباط حکم شرعی با دلیل محرز و استنباط با اصول عملیه)

عنصر مشترک بین دو استنباط

عنصر مشترکی که در استنباط حکم شرعی با دلیل محرز یا اصول عملیه بر آن نیاز داریم ← حجیت قطع است، زیرا فقیه برای تعیین موضع شرعی، نهایت چیزی که برای او حاصل می‌شود قطع به آن موضع شرعی است. لذا باید در مرحله نخست حجیت قطع ثابت شده باشد تا به یک نتیجه مقصد شرعی برسد.

منظور از حجیت قطع دو امر است:
1) معذریت (یعنی عذر بودن)
2) منجزیت (یعنی تکلیف آور بودن)
«خیلی مهم»

توضیح معذریت: اگر مکلف نسبت به امری قطع پیدا کند و طبق قطع خود عمل کند، اما این قطع او مخالف با واقع باشد، در این حالت مکلف معذور است و مولی حق عقاب او را ندارد. مثلاً مکلف قطع پیدا می‌کند که مایع درون لیوان آب است و آن را بنوشد، اما در واقع شراب باشد در این صورت مولی حق عقابش را ندارد.

توضیح منجزیت: اگر مکلف نسبت به امری قطع پیدا کند و قطع او مطابق با واقع باشد، اما او بر خلاف قطع خود عمل کند، در این حالت قطع او منجز (تکلیف آور) است و مولی حق عقاب او را دارد.

مثلاً قطع پیدا کند که مایع درون لیوان شراب است و با این وجود آن را بنوشد در این صورت مولی می‌تواند او را به خاطر شرب خمر مجازات کند.

Subjec: Date

سؤال: چرا قطع حجت است؟

جواب: مستند حجیت قطع، عقل است زیرا عقل حکم می کند که اگر بنده به حرمت چیزی قطع پیدا کرد و در واقع هم حرام بود، در این حالت حق مولی بر بنده است که آن را اطاعت کند لذا اگر مخالفت کرد مستحق عقاب می شود. (از جهت منجزیت)

و اگر بنده به اباحه چیزی قطع پیدا کرد و آن را مرتکب شد اما در واقع حرام بود، در این حالت حق اطاعتی برای مولی وجود ندارد و بنده معذور است. (از جانب معذریت)

نکته مهم: عقل همان گونه که حجیت قطع را درک می کند، این را نیز درک می کند که در سلب حجیت از قطع امکان ندارد (حتی از طرف مولی)، بنابراین سلب منجزیت و معذریت از قطع در نظر عقل امری محال و غیر ممکن است. «خیلی مهم»

اشکال: لازمه این امر آن است که اگر بنده ای مثلاً از روی اشتباه به جواز شرب خمر قطع پیدا کرد، مولی حق آگاه کردن او نسبت به خطایش را ندارد؟!! در حالیکه چنین امری قطعاً باطل است.

پاسخ به اشکال: آنچه ما می گوییم این است که تا وقتی قطع ثابت و برجاست امکان نهی از عمل به آن وجود ندارد، اما اینکه مولی به واسطه ارشاد و راهنمایی مکلف نسبت به خطا بودن قطعش، از اساس قطع مکلف را ریشه کن کند هیچ مانعی ندارد.

یعنی سلب حجیت از قطع امکان ندارد ✗ اما سلب خود قطع اشتباه از اساس، ممکن است. ✓

Subjec: ۵ Date . .

ادله محرزه ((مهم))

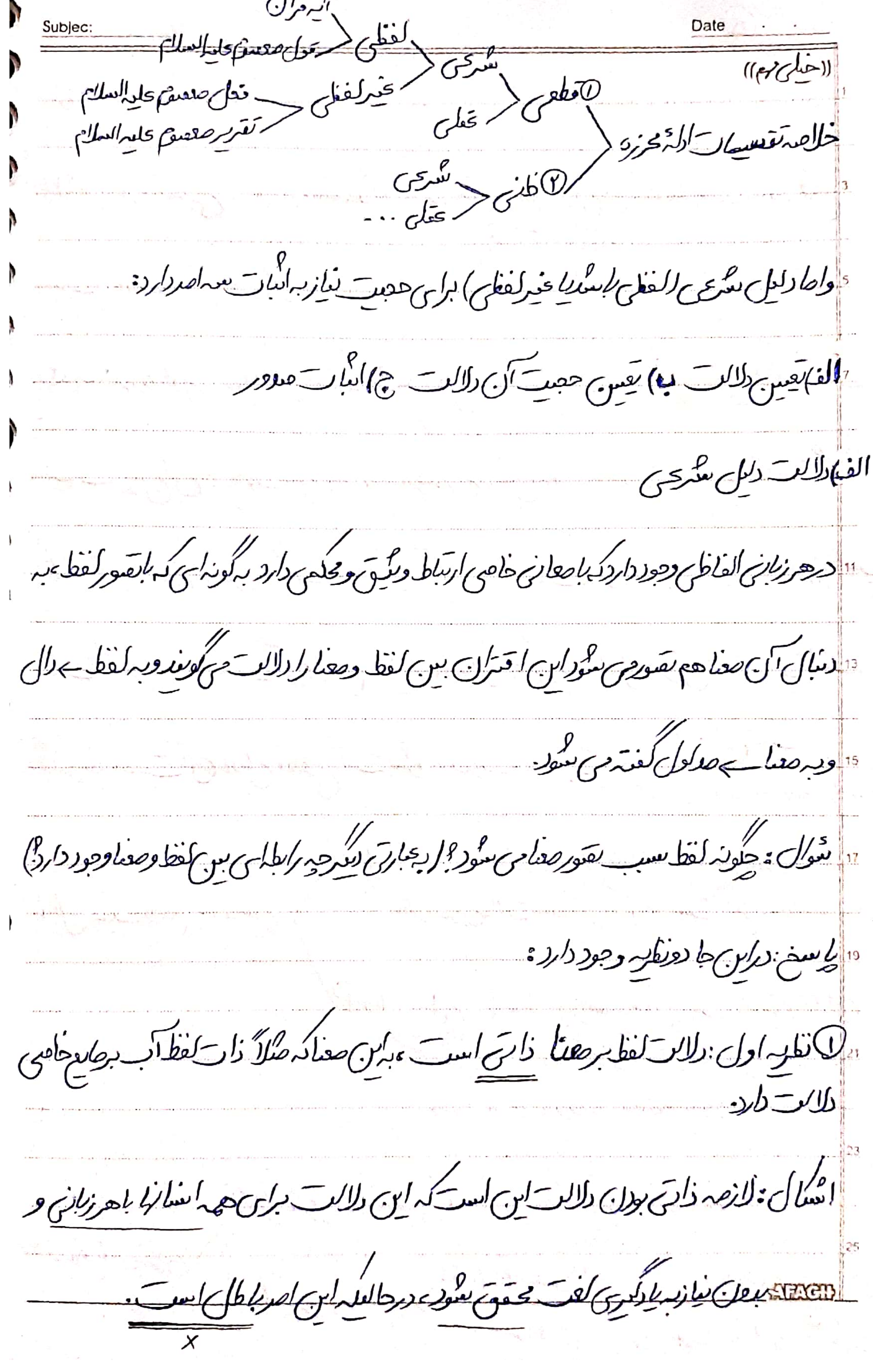
① ادله محرزه قطعی ← ادله ای هستند که موجب قطع به حکم شرعی می شوند و از باب حجیت قطع حجت هستند. مثل خبر متواتر

② ادله محرزه ظنی ← ادله ای هستند که موجب ظن به حکم شرعی می شوند و چون ظن اساساً حجت نیست پس این ادله حجت نمی باشند مگر در صورتی که شارع حکم به حجیت آنها را بدهد. مثل خبر ثقه

نکته: اگر در ظنی از ظنون شک شود که آیا شارع آن را حجت قرار داده یا نه، در این صورت مناسب است که حکم به عدم حجیت آن بدهیم به دلیل قاعده ای که می گوید: «اصل در ظن، عدم حجیت است مگر آنکه حجیت آن با دلیل قطعی ثابت شود» در نتیجه حجت:
- یا دلیل قطعی است
- یا دلیل ظنی که با دلیل قطعی ثابت شده

دلیل حجت (قطعی باشد یا ظنی):
- ① دلیل شرعی ← منظور هر دلیلی است که از شارع صادر شده و بر حکم شرعی دلالت کند. مثل قرآن و سنت (قول، فعل و تقریر معصوم (ع))
- ② دلیل عقلی ← منظور هر قضیه عقلی است که بتوان از آن حکم شرعی را استنباط نمود. مثل حکم عقل به ملازمه بین وجوب یک شیء و وجوب مقدمه آن.

اقسام دلیل شرعی:
- ① دلیل شرعی لفظی ← یعنی کلام شارع (چه کلام قرآن (آیات) باشد و چه کلام سنت (روایات))
- ② دلیل شرعی غیر لفظی:
  - الف) فعل معصوم علیه السلام (مثل نحوه برگزاری حج یا نماز)
  - ب) تقریر معصوم علیه السلام (سکوت در مقابل یک رفتار)



Subjec: Date

((خیلی مهم))

خلاصه تقسیمات ادله محرزه:

- ① قطعی
  - شرعی
    - لفظی
      - آیه قرآن
      - قول معصوم علیه السلام
    - غیر لفظی
      - فعل معصوم علیه السلام
      - تقریر معصوم علیه السلام
  - عقلی
- ② ظنی
  - شرعی
  - عقلی ...

واما دلیل شرعی (لفظی باشد یا غیر لفظی) برای حجیت نیاز به اثبات سه امر دارد:

الف) تعیین دلالت ب) تعیین حجیت آن دلالت ج) اثبات صدور

الف) دلالت دلیل شرعی

در هر زبانی الفاظی وجود دارد که با معانی خاصی ارتباط وثیق و محکمی دارد به گونه ای که با تصور لفظ، به دنبال آن معنا هم تصور می شود این اقتران بین لفظ و معنا را دلالت می گویند و به لفظ ← دال و به معنا ← مدلول گفته می شود.

سؤال: چگونه لفظ سبب تصور معنا می شود؟ (به عبارت دیگر چه رابطه ای بین لفظ و معنا وجود دارد؟)

پاسخ: در این جا دو نظریه وجود دارد:

① نظریه اول: دلالت لفظ بر معنا ذاتی است، به این معنا که مثلاً ذات لفظ آب بر مایع خاصی دلالت دارد.

اشکال: لازمه ذاتی بودن دلالت این است که این دلالت برای همه انسان‌ها با هر زبانی و بدون نیاز به یادگیری لغت محقق بشود، در حالیکه این امر باطل است.

x

۲) نظریه دوم (مسلک اعتبار): منشأ دلالت لفظ بر معنا وضع است به این معنا که فرد واحدی و یا مجموعه‌ای از افراد برخی از الفاظ را به بعضی از معانی اختصاص داده اند ولذا لفظ دلالت بر معنا می‌کند.

اشکال:

این نظریه اگرچه از جهت انکار دلالت ذاتی صحیح است اما اشکال دیگری بر آن وارد است و آن این است که سببیتی که بین لفظ و معنا وجود دارد یک سببیت حقیقی است، درحالیکه عملیات وضع یک عمل اعتباری (قراردادی) می‌باشد و یک امر اعتباری نمی‌تواند یک امر حقیقی را ایجاد کند.

(یعنی صرف وضع به تنهایی برای ایجاد رابطه بین لفظ و معنا کفایت نمی‌کند.)

نظریه صحیح: منشأ این دلالت بین لفظ و معنا، قانون عامی است به نام قرن اکید که خداوند آن را به صورت فطری در ذهن بشر قرار داده است، به این صورت که هرگاه دو شیء به صورت مکرر همراه بشوند، ذهن بین آن دو ارتباط برقرار می‌کند به گونه‌ای که با تصور یکی، ذهن سریعاً دیگری را تصور می‌کند. مثلاً وقتی دو دوست را به دفعات مکرر با هم می‌بینیم، بعد از آن با دیدن یکی از آنها و یا با شنیدن اسم آن، ذهن دیگری را هم تصور می‌کند. هم چنین می‌توان از این فراتر رفت و گفت که ایجاد این ارتباط بین لفظ و معنا گاهی نیاز به همراهی مکرر ندارد بلکه اگر در شرایط خاصی ولو یک بار نیز حاصل بشود، این اقتران ایجاد می‌گردد. مثلاً فردی به مشهد سفر می‌کند و در آن جا

به بیماری مالاریا مبتلا می‌شود بعد از آن هرگاه نام شهر را بشنود، ذهنش بیماری مالاریا را تصور می‌کند.

نکته: اقتران تصور لفظ با معنا هم می‌تواند به صورت تکرری و ناخودآگاه باشد مثل کلمه‌ی آخ که در هنگام (۱) احساس درد و هم می‌تواند در یک شرایط خاص و آگاهانه باشد مثل اینکه فردی اسم فرزندش را علی بگذارد که به این عمل وضع می‌گویند. (۲)

نتیجه ← وضع همان قرن اکیدبین لفظ و معناست به گونه‌ای که موجب می‌شود با تصور یکی ذهن به دیگری منتقل شود.

و از مهم ترین نتایج وضع (قرن اکید) تبادر است. تبادر یعنی سبقت گرفتن معنا به ذهن هنگام شنیدن لفظ.

نکته مهم: تبادر نشانه وضع است یعنی نشان می‌دهد این لفظ برای این معنا وضع شده و از این جهت تبادر را از علایم وضع و معنای حقیقی به شمار آورده اند.

استعمال چیست؟

استعمال مرحله ای است که بعد از وضع می آید، زیرا هنگامی که لفظی برای معنایی وضع شده، به کار گرفتن لفظ به قصد اخطار معنای آن در ذهن شنونده را استعمال می گویند. بنابراین لفظ ← مستعمل معنا ← مستعمل فیه و به اراده شخصی که لفظ را برای اخطار معنا در ذهن شنونده استعمال کرده اراده استعمالیه می گویند.

در هر استعمالی لفظ و معنا هر دو لحاظ می شوند، اما لحاظ لفظ ← آلی و لحاظ معنا ← استقلالی می باشد. مقصود از آلی و استقلالی این است که آنچه حقیقتاً برای شخص مستعمل مهم و مورد توجه است معنا است و از لفظ غفلت می شود، مثل شخصی که تصویر خود را در آینه می بیند چنین فردی، آنچه حقیقتاً به آن توجه دارد تصویرش در آینه است (لحاظ استقلالی) و آنچه از آن غافل است خود آینه می باشد (لحاظ آلی)

اشکال: لحاظ لفظ به صورت آلی محال است، زیرا مستلزم این است که فرد مستعمل در عین اینکه لفظ را لحاظ کرده و به کار گرفته، در همان وقت هم از آن غافل باشد و این یعنی تناقض.

پاسخ به اشکال: منظور از آلی لحاظ کردن لفظ، این است که لفظ فانی و محو در معنا است و این با

Subjec: Date

تعقلت از لفظ قابل جمع است یعنی لفظ به گونه‌ای در معنا محو شده که مورد تعقلت قرار گرفته است.

و صاحب کفایه (مرحوم آخوند ره) مطلبی را بر این جواب مترتب کرده‌اند به اینکه اگر منظور از آلی

بودن لفظ فانی شدن در معنا باشد، استعمال لفظ در دو معنا و در یک زمان واحد محال خواهد بود

زیرا لازمه آن فانی شدن لفظ در دو معنا به صورت همزمان است و دو بار فانی شدن یک شیء

واحد در زمان واحد معقول نیست.

این قلت (اگر بگویی): می‌توانیم دو معنا را در یک معنا مرکب کنیم و لفظ در آن معنای مرکب واحد

فانی شود.

در جواب می‌گوییم ← هر چند این امر ممکن است اما بر خلاف فرض ماست، زیرا این استعمال

لفظ در معنای واحد است و نه در دو معنا.

حقیقت و مجاز

استعمال
① حقیقی: استعمال لفظ در معنای موضوع له (یعنی معنایی که اولین بار برای آن وضع شده) (معنای اولیه)
② مجازی: استعمال لفظ در غیر معنای موضوع له، البته به شرط آنکه معنای دوم

شباهتی با معنای اولیه داشته باشد مثل استعمال کلمه در مورد عالمی که علم زیادی دارد

نکته: اگر لفظ بدون قرینه استعمال شود، ذهن به معنای اولیه و حقیقی منتقل می‌شود، زیرا رابطه لفظ

با معنای حقیقی، رابطه‌ای ابتدایی است اما رابطه لفظ با معنای مجازی رابطه‌ای ثانوی است

(یعنی از رابطه لفظ با معنای اولیه‌اش ناشی می‌شود) بنابراین معنای مجازی نیاز به قرینه دارد.

(قرینه صارفه)

نکته: ما دو نوع قرینه داریم:
① قرینه صارفه که در معنای مجازی کاربرد دارد. ✓
② قرینه معینه که در اشتراک لفظی کاربرد دارد.

نکته دوم: یکی از راه‌های تشخیص معنای حقیقی از معنای مجازی، تبادر است و تبادر یعنی اولین معنایی که از ذات لفظ به ذهن می‌رسد همان معنای حقیقی لفظ است.

تبدیل معنای مجازی به حقیقی

دانستیم که ارادهٔ معنای مجازی نیاز به قرینه دارد و این در جایی است که استعمال با قرینه به شکل مکرر نباشد، زیرا اگر استعمال با قرینه به صورت مکرر باشد، رابطه جدیدی بین لفظ و معنای مجازی حاصل می‌شود به طوری که معنای مجازی تبدیل به معنای حقیقی می‌شود و دیگر نیازی به قرینه نخواهد بود (مثل لفظ صلاة)

در اصطلاح به وضع حاصل از کثرت استعمال ← وضع تعیّنی می‌گویند.

و به وضعی که توسط واضع از ابتدا حاصل شده ← وضع تعیینی می‌گویند.

نکته: طبق مبنای قرن اکید به راحتی می‌توان وضع تعیّنی را تصور کرد زیرا کثرت استعمال می‌تواند باعث ایجاد قرن اکید بین لفظ و معنای مجازی شود، برخلاف مسلک اعتبار که نمی‌توان براساس آن وضع ناشی از کثرت استعمال را توجیه کرد؛ زیرا کثرت استعمال نمی‌تواند اعتبار ایجاد کند بلکه وضع فقط در نتیجه اعتباری است که واضع جعل می‌کند.

Subjec: Date

معنای اسمی و معنای حرفی

در نحو اشاره شد که کلمه بر سه قسم است:
① اسم
② فعل
③ حرف

اسماء بر معانی دلالت می کنند که آن معنا را از خود اسم می فهمیم، چه اسم را به تنهایی بشنویم و چه در ضمن کلام (یعنی معنای مستقلی دارند)

اما حروف تنها زمانی معنا دارند که در ضمن کلام استعمال شوند و معنایی که از حروف می فهمیم ربط بین معانی اسمی است (یعنی خود معنای مستقلی ندارند و فقط بر ربط و نسبت دلالت می کنند)

دلیل اینکه حروف همیشه معنای ربطی دارند این است که:

① اگر حروف به تنهایی آورده شوند و جزئی از جمله نباشند، معنایی ندارند و این نشان می دهد که معنای حروف ربط و نسبت است.

② وقتی جمله ای مانند «النار فی الموقد» را می شنویم معنای مترابطی در ذهن ما شکل می گیرد و معلوم می شود که ربط خاصی بین نار و موقد می باشد که دال بر این ربط نمی تواند اسم یا شد زیرا اگر اسم ها معنای ربطی داشتند بایستی فقط در ضمن کلام معنای آنها را می فهمیدیم در حالی که چنین نیست لذا آنچه بر ربط دلالت می کند، حرف «فی» است.

نکته: در اصطلاح اصولی هر معنای ربطی و نسبی حرف نامیده می شود و هر معنای مستقلی اسم نامیده می شود.

و اما فعل دارای ← ۱) ماده است که همان ریشه‌ای است که فعل از آن مشتق شده (معنای اسمی دارد)

۲) هیئت است که مقصود صیغه و وزنی است که ماده در آن ریخته شده (معنای حرفی دارد)

بنابراین در جمله «النار فی الموقد تشتعل» ماده کلمه تشتعل، اشتعال است که یک معنای اسمی است، اما فعل تشتعل بر معنایی بیش از اشتعال دلالت می‌کند (زیرا نمی‌توان کلمه اشتعال را به جای فعل تشتعل قرار داد) و این زیادت حتماً به دلیل هیئت فعل می‌باشد، که این هیئت هم نمی‌تواند معنای اسمی استقلالی داشته باشد وگرنه باید بتوان معنای اسمی ماده فعل و معنای اسمی هیئت فعل را به جای کلمه تشتعل قرار داد، در حالیکه تعویض این فعل با دو اسم، وجداناً صحیح نیست، لذا ثابت می‌شود که هیئت فعل، معنای ربطی دارد که بر ربط ماده فعل (الاشتعال) به فاعل دلالت می‌کند.

نتیجه: فعل شامل
۱) ماده است که معنای مستقلی دارد. (معنای اسمی)
۲) هیئت است که بر ربط بین ماده و فاعل دلالت می‌کند. (معنای حرفی)

بنابراین معانی لغوی یا اسم هستند و یا حرف، و قسم دیگری ندارند، فعل نیز چیزی جز اسم و حرف نمی‌باشد.

هیئت جمله

جمله نیز مانند هیئت فعل، بر معنای حرفی و ربطی دلالت می‌کند. مثلاً در جمله «علیٌ امامٌ» کلمه علی و امام هر یک بر معنای اسمی خاصی دلالت می‌کند و اضافه بر آن یک ارتباط خاصی بین این دو معنای اسمی

وجود دارد که از ترکیب جمله فهمیده می شود و نه از هر یک از لغات به تنهایی، و این یعنی هیئت جمله بر معنای حرفی دلالت می کند

نتیجه: معانی لغوی به دو گروه کلی تقسیم می شوند: ① گروه معانی اسمی شامل اسم ها و مادهٔ افعال ② گروه معانی حرفی (ربطی) شامل حروف، هیئت افعال و هیئت جملات.

جملات تامه و ناقصه

جملات به دو شکل می باشند:

① جمله تامه ← بر معنایی دلالت می کند که سکوت بر آن صحیح است. مثل «المفیدُ عالمٌ».

② جمله ناقصه ← بر معنایی دلالت می کند که سکوت بر آن صحیح نیست و به منزله یک کلمه می باشد، (مفهوم واحد) مثل: «المفیدُ العالمُ»

«مهم» تفاوت این دو جمله ← به نوع نسبتی که بر آن دلالت می کنند برمی گردد، زیرا هیئت جمله ناقصه بر نسبت اندماجی دلالت می کند یعنی دو طرف به منزله مفهوم واحد لحاظ می شوند، اما هیئت جمله تامه بر نسبت غیر اندماجی دلالت می کند یعنی دو طرف نسبت به صورت مجزا و مرتبط با هم لحاظ می شوند (مثل مبتدا و خبر)

گاهی یک جمله واحد از جهتی مشتمل بر نسبت اندماجی است و از جهت دیگر مشتمل بر نسبت غیر اندماجی است. مثل «المفیدُ العالمُ مُدَرِّسٌ». (غیر اندماجی (تامه)) (اندماجی (ناقصه))

Subjec: ۱۰ Date . .

نکته: حروف نیز مثل جملات ناقصه، بر نسبت ناقصه اندماجی دلالت دارند مثلاً در جمله «السیرُ (مبتدا) الی الامام الحسین علیه السلام» مستحبٌ (خبر)، دو نسبت وجود دارد: ① نسبت تامه بین مبتدا و خبر

② نسبتی که مدلول حرف است یعنی السیرُ الی الامام الحسین علیه السلام که نسبت ناقصه اندماجی است.

خلاصه ← بنابراین حروف و هیئت تمام جملات ناقصه بر نسبت اندماجی دلالت می‌کنند برخلاف هیئت جملات تامه که بر نسبت غیراندماجی دلالت دارند خواه فعلیه باشند یا اسمیه.

مدلول وضعی (تصوری) و مدلول تصدیقی

قبلاً بیان شد که دلالت به معنای سببیت تصور لفظ برای تصور معناست و اکنون اشاره می‌کنیم که هر جمله‌ای دارای سه دلالت می‌باشد:

دلالت اول: نقش بستن معنای جمله در ذهن مخاطب به هنگام شنیدن لفظ و فرقی نمی‌کند جمله از چه جهتی صادر شده مثلاً اگر فرد خوابیده‌ای جمله «الحق منتصر» را بگوید در ذهن مخاطب معنای کلمه حق و منتصر و نسبت بین آن دو نقش می‌بندد. (یعنی فرقی نمی‌کند متکلم دارای اراده باشد یا نه؟)

دلالت دوم: تصور معنا در ذهن به هنگام شنیدن لفظ و دلالت کلام بر اینکه متکلم اراده کرده که آن جمله را استعمال کند و معنای آن را در ذهن مخاطب خطور دهد که چنین دلالتی در جایی است که متکلم ملتفت باشد (متوجه و با اراده)

SAFAGH

Subjec: Date

اما فرقی نمی کند که به صورت جدی سخن بگوید یا از روی شوخی.

دلالت سوم: تصور معنا در ذهن هنگام شنیدن لفظ و دلالت کلام بر اینکه متکلم به صورت جدی اراده کرده معنا را در ذهن مخاطب خطور دهد، یعنی به قصد خبردادن از اینکه آن معنا در عالم واقع محقق شده کلام را بیان می کند و لازمه این دلالت آن است که متکلم هم عاقل باشد و هم به صورت جدی سخن بگوید و نه از روی شوخی.

سؤال: وضع کدام یک از دلالت سه گانه را محقق می کند؟

جواب: وضع فقط دلالت اول (دلالت تصوری) را محقق می کند یعنی سبقت گرفتن معنا به ذهن به دلیل وضع محقق می شود. اما دو دلالت دیگر (در فرض عاقل بودن متکلم) از ظهور حال متکلم نشأت می گیرند به اینکه اراده اخطار معنا در ذهن را دارد و اینکه در این قصد جدی است. منشأ

دلالت تصوری ← وضع
دلالت تصدیقی اولی و ثانی ← ظاهر حال متکلم

می توان دلالت اول را دلالت تصوری نامید زیرا فقط سبب تصور معنا در ذهن می شود و دو دلالت دیگر را دلالت تصدیقی نامید به این اعتبار که کاشف از اراده متکلم است و شنونده را دعوت به تصدیق می کند.

هم چنین می توانیم دلالت دوم را دلالت تصدیقی اولی نامید و به اراده ای که با این دلالت کشف می شود اراده استعمالیه گفت (یعنی متکلم اراده استعمال لفظ در معنایش را کرده است.)

و به دلالت سوم دلالت تصدیقی ثانی و به اراده منکشف توسط آن اراده جدیه می گوییم (یعنی اراده متکلم در استعمال لفظ در معنایش جدی است.)

جمله خبری و انشائی

جمله تامه به دو قسم تقسیم می شود: ① جمله خبری ② جمله انشائی

ما تفاوت بین این دو جمله را به صورت وجدانی درک می کنیم. مثلاً «بعت» انشائی متفاوت از «بعتُ» خبری است با وجود آنکه هر دوی آنها بر نسبت تامی بین بیع و بایع دلالت می کنند.

سؤال: تفاوت بین دو جمله (خبری و انشائی) به چه دلیل می باشد آیا فرق آنها به لحاظ مدلول تصوری است و یا به لحاظ مدلول تصدیقی و قصد متکلم با هم تفاوت دارند؟

جواب شهید صدر: تفاوت به دلیل مدلول تصوری است. یعنی دو جمله برای دو نوع نسبت تام متفاوت وضع شده اند. به این صورت که جمله خبری برای نسبت تامی که واقع شده است وضع شده اما جمله انشائی برای نسبت تامی که تحقق آن اراده شده است، وضع شده.

نظر مرحوم آخوند خراسانی: تفاوت دو جمله از جهت مدلول تصدیقی است یعنی هر دو جمله برای نسبت واحدی وضع شده اند و تفاوتشان فقط از جهت قصد متکلم است به این صورت که در جمله انشائی قصد انشاء (ایجاد) بیع را داریم اما در جمله خبری قصد خبر دادن از بیع را داریم.

Subjec: Date

اشکال: این نظریه اگر معقول باشد فقط در جملاتی که در انشاء و خبر مشترک اند صحیح است وگرنه

در جملات غیر مشترک مثل «اذهب، اذهب» اختلاف آنها به شهادت وجدان به لحاظ

مدلول تصوری است و نه مدلول تصدیقی. مثلاً وقتی این دو جمله از فردی بدون آگاهی و اراده

(غیر ملتفت) مثل فرد خوابیده هم صادر شود هم ما این تفاوت را احساس می کنیم پس تفاوت به

لحاظ مدلول تصوری است.

دلالت هایی که علم اصول درباره آنها بحث می کند

دلالت های الفاظ گاهی عام هستند و گاهی خاص. عام مثل ظهور صیغه افعل در وجوب که فقیه

در استنباط حکم وجوب از آیه وضو و نصوص غسل و تیمم و جواب سلام ... به این ظهور نیاز دارد

و خاص مثل کلمه احسان که فقیه فقط در حکم مرتبط با احسان از آن استفاده می کند.

بنابراین مورد اول عنصر مشترک در عملیات استنباط است در حالیکه مورد دوم عنصر خاص

می باشد و ما در علم اصول از عناصر مشترک بحث می کنیم مثلاً بحث می شود که صیغه امر بر وجوب

دلالت دارد یا بر استحباب. ادات شرط نیز بنابر اینکه دلالت بر مفهوم می کنند، می توانند در موارد مختلف

استفاده شوند لذا عنصر مشترک به حساب می آیند هم چنین صیغه جمعی که همراه با الف و لام باشد نیز بنا

بر اینکه دلالت بر عموم می کند در موارد متعدد قابل استفاده است و از این عنصر مشترک به شمار می آید

در اینجا برخی از مصادیق عناصر مشترک را ذکر می کنیم:

۱) صیغه امر

مشهور بین اصولیون این است که صیغه امر (مثل اِذهب، کُلْ، قُم ...) بر وجوب دلالت می کند و این امر به دلیل تبادر است که قبلاً بیان کردیم از نشانه حقیقت می باشد.

اشکال: اگر صیغه امر بر وجوب دلالت می کرد پس لازمه اش این است که بین وجوب و صیغه امر رابطه ترادف (هم معنایی) باشد در حالیکه چنین چیزی وجداناً باطل است زیرا نمی توان این دو را به جای یکدیگر استفاده نمود

پاسخ به اشکال: زمانیکه می گوییم اِذهب بر وجوب دلالت می کند، مقصود این است که کلمه اِذهب به نحو نسبت (معنای حرفی) بر وجوب دلالت دارد زیرا صیغه هر فعلی بر نسبت دلالت می کند که از جمله آنها صیغه امر است که بر یک نسبت ارسالی دلالت می کند، مثل فعل اِذهب که بر ارسال مخاطب به سوی رفتن و نیاز دلالت دارند. ارسالی که ناشی از اشتیاق شدید و لزومی است در حالیکه کلمه وجوب به نحو معنای اسمی بر وجوب دلالت دارد و لذا طبیعی است که کلمه وجوب و صیغه فعل امر نتوانند جای یکدیگر استفاده شوند.

نکته: اینکه می گوییم صیغه فعل امر برای وجوب وضع شده به معنای عدم جواز استعمال آن در استحباب نیست، بلکه استعمال فعل امر در استحباب نیز جایز است نهایت اینکه چنین استعمالی به صورت مجازی خواهد بود.

۲) صیغهٔ نهی

مشهور بین اصولیون این است که صیغهٔ نهی مثل لا تذهب، بر حرمت دلالت می کند و مقصود این نیست که صیغهٔ نهی به صورت معنای اسمی بر حرمت دلالت دارد بلکه بر یک نسبت إمساکی به معنای باز داشتن مخاطب از رفتن دلالت می کند، و همان طور که صیغهٔ امر برای نسبت ارسالی به نحو الزام وضع شده است، صیغهٔ نهی نیز برای نسبت امساکی به صورت الزامی وضع شده و دلیل این مطلب در هر دو مورد نیز تبادر می باشد.

وضع شدن صیغهٔ نهی برای نسبت امساکی الزامی تنافی ندارد که در کراهت نیز استعمال شود البته به صورت مجازی.

۳) اطلاق

به عنوان مثال اگر شخصی اکرام همسایه اش را قصد کرده باشد در این حالت ۱) گاهی اکرام خصوص همسایهٔ مسلمانش را قصد می کند و ۲) گاهی اکرام همسایه اش هرچند مسلمان نباشد را اراده می کند که در حالت اول باید کلام خود را تقیید زده و بگوید «اکرم الجار المسلم». اما در حالت دوم باید کلامش را خالی از قید بیاورد «اکرم الجار» و بدین ترتیب شمول اکرام برای غیر مسلمان هم فهمیده می شود که به آن اطلاق می گویند.

از جمله مثال های اطلاق، قول خداوند متعال است که می فرماید: «أحلّ الله البیع» که از خالی بودن لفظ بیع از قید متوجه می شویم که حکم حلیت شامل همهٔ انواع بیع می شود.

سؤال: چگونه عدم ذکر قید، دلیلی برای شمولیت شد؟

پاسخ: ظاهر حال هر متکلم دانایی این است که با کلامش تمام مراد و نیت خود را بیان می کند لذا اگر مرادش کلام مقید باشد پس حتماً باید آن قید را ذکر کند. بنابراین عدم ذکر قید دلالت می کند بر اینکه این قید در قصد او وجود نداشته (ما لا یقوله المتکلم لا یریده) و به این روش اثبات اطلاق قرینهٔ حکمت می گویند.

۴ ادوات عموم

از جمله ادوات عموم کلمهٔ «کل» در این مثال است: «اِحترم کلّ عادلٍ» از آنجا که این کلمه دلالت می کند بر شمول حکم برای تمام افراد عادل. (مثل احترم العادل)

فرمان دهنده ۱ گاهی برای اثبات شمولیت به اطلاق کلام و عدم ذکر قید اکتفا می کند و ۲ گاهی به اطلاق اکتفا نکرده و برای اینکه شمولیت را با تأکید بیشتری بیان کند، از ادات عموم استفاده می کند.

لفظی که ادات عموم بر عمومیتش دلالت کند را عام یا مدخول ادات می نامند.

نکته مهم: اثبات شمولیت
- ۱ یا با کمک اطلاق می باشد ← که روش سلبی است.
- ۲ یا با کمک ادات عموم می باشد ← که روش ایجابی است.

از جمله ادوات عمومی که در آن اختلاف واقع شده، صیغهٔ جمع معرّف به ال (مثل العلماء) است، که در مورد آن ۱ برخی می گویند خود این صیغه برای عموم وضع شده است مثل لفظ کل ۲ و برخی قائلند که این صیغه از ادوات عموم نیست، بلکه شمولیت در آن، به خاطر اطلاق است و طبق این قول دلالت بر عموم

Subjec: Date . .

در این نوع جمع، به روش سلبی است و نه به روش ایجابی و طبق این مبنا فرقی بین «اکرم الفقهاء» با «اکرم الفقیه» نیست زیرا همان طور که شمول جمله دوم را از اطلاق می فهمیم، شمول جمله اول را نیز از اطلاق می توان فهمید.

خلاصه نظرات:
① جمع معرف به ال از ادوات عموم است ← شمولیت آن به روش ایجابی است.
② عمومیت جمع معرف به ال به دلیل اطلاق است ← شمولیت آن به روش سلبی است.

⑤ ادات شرط

اصولیون گفته اند که جمله شرط بر دو معنا دلالت می کند. مثلاً در جمله «اذا زالت الشمس (شرط) فصلّ (جزاء)». ① هم بر مقیدکردن وجوب نماز به زوال دلالت می کند که به آن منطوق می گویند و ② هم بر انتفاء (از بین رفتن) وجوب به هنگام عدم تحقق زوال دلالت می کند که بر آن مفهوم می گویند. یعنی:
① در صورت زوال وجوب نماز می آید ← منطوق
② در صورت عدم زوال وجوب نماز نفی می آید ← مفهوم

و این معنای آن است که می گوییم جملهٔ مذکور دارای دو مدلول است: ① مدلول ایجابی ← منطوق و ② مدلول سلبی ← مفهوم و هر جمله ای که دارای مدلول سلبی باشد در اصطلاح اصولی گفته می شود که دارای مفهوم است.

برخی از اصولیون گفته اند که ملاک برای اینکه جمله ای دارای مفهوم باشد این است که ادات آن بر تقیید حکم و محدود کردن آن دلالت کند. (مثل جملهٔ بالا که حکم وجوب مقید به زوال شده) زیرا در این حالت جمله بر انتفاء حکم در خارج از آن محدوده دلالت می کند لذا به عنوان مثال زوال حدی برای وجوب نماز ظهر است

AFAGH

ولازمهٔ آن انتفای وجوب به هنگام عدم تحقق حد (زوال) می باشد و ادات شرط چون حکم وجوب را محدود می کند لذا مصداقی برای ملاک مذکور است.

(ادات غایت)

واز جمله مواردی که ادعا شده است که دارای مفهوم است ادات غایت می باشد مثلاً جملهٔ «صم إلی أن تغیب الشمس» چون دلالت می کند که غروب حد و نهایت برای حکم وجوب روزه است بنابراین بر انتفاء وجوب روزه بعد از غروب نیز دلالت می کند. و این یعنی جمله می تواند مفهوم داشته باشد)

((مهم))

اما گاهی سؤال می شود در مورد تقیید بواسطه وصف، که آیا دارای مفهوم می باشد یا خیر؟ مثلاً در جملهٔ «اکرم الفقیر العادل» آیا این جمله بر انتفاء وجوب اکرام از فقیر غیر عادل نیز دلالت می کند یا خیر؟

حکم — موضوع حکم — وصف

پاسخ صحیح: خیر، زیرا وصف (العادل) قید و حدی برای حکم نیست، بلکه صفت و قیدی برای فقیر است و از آنجا ئیکه فقیر موضوع حکم می باشد، لذا حکم بدون حد و قید باقی می ماند در نتیجه مفهوم ندارد.

و إذا قلت (اشکال): برای اثبات شکل مفهوم تقیید موضوع نیز کفایت می کند حتی اگر حکم مقید نباشد؟!

پاسخ به اشکال: اثبات شئی ای برای چیز دیگر بر نفی آن شئ از چیزهای دیگر دلالت نمی کند یعنی اثبات شئ لشئ لا یدل علی نفیه عما عداه) به عبارت دیگر اثبات حکمی برای یک موضوع بر نفی آن حکم از موضوعات دیگر دلالت نمی کند لذا در مثال بالا اثبات اکرام برای فقیر عادل، عدم اکرام برای سایر فقیرها را اثبات نمی کند)

فقیر عالم
فقیر مسلمان
فقیر همسایه...

Subjec: Date

ب) حجیت دلالت (حجیت ظهور)

الفاظی که در نصوص شرعی وارد شده اند، همان گونه که باید مدلول تصوری آنها معین شود، مدلول تصدیقی

آنها نیز باید مشخص شود، چرا که تعیین مدلول تصوری بدون اثبات اینکه آن معنا مراد متکلم بوده، سودی ندارد

کلام < مدلول تصوری ← معنایی است که به ذهن سبقت می گیرد. (معنای حقیقی و لغوی)
مدلول تصدیقی ← مراد متکلم

برای تشخیص مراد متکلم می توان از دو ظهور کمک گرفت: < ظهور تصوری / ظهور تصدیقی

① ظهور طبق قاعده سبقت (ظهور تصوری)، زیرا معنایی که به ذهن سبقت می گیرد از نظر لغت نزدیکترین (اقرب المعانی)

معنا به لفظ می باشد و بدین ترتیب مدلول تصوری (معنای حقیقی) مشخص می شود.

② ظهور حال متکلم در اینکه او همان معنایی را که لفظ در مرحله دلالت تصوری در آن ظهور کرده (اقرب المعانی)، قصد کرده

است. (یعنی مراد متکلم مطابق با ظهور دلالت تصوری است.) و بدین ترتیب مدلول تصدیقی

مشخص می شود. (به عبارتی دیگر ظاهر حال متکلم این است که او همان اقرب المعانی را اراده کرده و این ظهور حجت است

و در اصطلاح به این ظهور دوم أصالة التطابق بین عالم اثبات (مراد تصوری) و عالم ثبوت (مراد تصدیقی) می گویند که مراد از

اثبات ← مرحله ظهور خود لفظ است و مراد از ثبوت ← مرحله قصد و اراده متکلم می باشد.

بنابراین هنگامی که اصولیون می گویند «ظهور حجت است»، منظور آنان همین معناست یعنی اینکه

از متکلم همان معنایی را اراده کرده که لفظ به خودی خود در آن ظهور دارد.» و گاهی به حجیت ظهور

اصالة الظهور هم می گویند به این معنا که ظهور (ظهور لفظ)، اصل و روشی برای تشخیص مراد متکلم می باشد.

و با این مبحث ها سر اهتمام ما به تعیین ظواهر الفاظ و مدلول های لغوی آنها روشن می شود و آن

سر این است که با تعیین معنایی که لفظ از نظر لغوی ظهور در آن دارد، می توان به مراد متکلم رسید.

سؤال: دلیل حجیت قاعدهٔ ظهور چیست؟

جواب: دلیل بر حجیت ظهور از دو مقدمه تشکیل می شود: مقدمه اول ← سیره اصحاب ائمه علیهم السلام

از آن جهت که از عقلا می باشند - بر این بوده که به ظواهر کتاب و سنت عمل می کردند. یعنی ظهور را وسیله ای

برای اثبات مراد شارع قرار می دادند.

مقدمه دوم ← و این سیره از آن جهت که در محضر و منظر معصومین علیهم السلام بوده و از آن منع

نمی کردند بنابراین تأیید سیره ثابت می شود.

حجیت از بین دلالت های سه گانه

دلالت لفظ بر معنایش سه حالت دارد: حالت اول ← اینکه لفظ صلاحیت دلالت بر یک معنا را

داشته باشد نه بیشتر که از آن به نص یا صریح تعبیر می شود یعنی در دلالت بر معنا صریح است مثل مائة جلدة

و در این حالت حکم می شود که متکلم همان معنای مذکور را اراده کرده زیرا ظاهر حال متکلم این

است که او همان معنایی که برای لفظ معین شده را اراده کرده و لذا اگر آن معنا یکی باشد بنابراین اراده همان معنای واحد نیز متعین می شود.

حالت دوم ← اینکه لفظ صلاحیت دلالت بر معانی متعددی را دارد بدون آنکه برخی از معانی بر دیگر معانی ترجیح داشته باشند (یعنی نسبت همهٔ معانی به لفظ مساوی است) و در اصطلاح به آن مجمل گفته می شود. مثل کلمهٔ عین ←

- چشم
- طلا
- جاسوس...

و صحیح سقوط مجمل از حجیت است، زیرا بنا بر فرض، معنایی که به لفظ نزدیکتر باشد (اقرب المعانی) وجود ندارد تا قاعده حجیت ظهور بر آن تطبیق داده شود.

حالت سوم ← در این جا هم لفظ صلاحیت دلالت بر معانی متعددی را دارد البته با این تفاوت که یکی از معانی به لفظ نزدیکتر است و از آن به ظاهر تعبیر می شود، که در این حالت لفظ در همان معنای أقرب حجت خواهد بود و دلیل آن حجیت ظهور است که قبلاً بیان شد.

مثال: مثلاً کلمه «بحر» هم صلاحیت اراده دریای آب را دارد و هم صلاحیت اراده دریای علم که اولی معنای حقیقی بحر و دومی معنای مجازی آن است و برای آنکه تعیین کنیم متکلم کدام را اراده کرده بایستی سیاق کلام و قرائن لفظی و حالی ملاحظه گردد، بنابراین اگر در کلام قرینه ای که صلاحیت روگردانی از معنای حقیقی را داشته باشد، موجود نبود لفظ را بر همان معنای حقیقی حمل می کنیم و حکم می کنیم به اینکه همین معنا نیز

مراد متکلم است، اما اگر وجود قرینه ای در کلام فرض شود در این صورت لفظ را بر معنای مجازی آن حمل خواهیم کرد زیرا نظام کلی لغت چنین اقتضائی را دارد. مثل «اذهب الی البحر و استمع الی حدیثه»

(ذوالقرینه: البحر — قرینه: استمع الی حدیثه)

(نکته: قرینه هر آن چیزی است که معنای حقیقی و ظهور کلمه مورد نظر را باطل می کند.)

قرینه متصله و منفصله

گفتیم که کلام اگر در معنایی ظاهر باشد، تا هنگامی که قرینه ای نباشد که صلاحیت صرف نظر کردن از معنای ظاهر را داشته باشد، می توان به آن معنای ظاهر اخذ کرد و لفظ در آن معنا حجت می باشد.

قرینه گاهی ① متصل به خود کلام است و ② گاهی منفصل از آن است و در هر دو حالت ظهور قرینه بر ظهور ذوالقرینه مقدم می شود و به آنچه قرینه اقتضای آن را دارد حکم می شود به دلیل نظام کلی لغت.

(نکته: ظهور قرینه ← یعنی معنایی که قرینه بر آن دلالت دارد و ظهور ذوالقرینه ← یعنی معنایی که لفظ بر آن دلالت می کند)

ج) اثبات صدور

دانستیم که یک دلیل شرعی برای اثبات وجوب عمل به آن، صرف ثبوت دلالت و حجیت آن دلالت کفایت نمی کند بلکه باید صدور آن نیز ثابت شود. اما چگونه این اثبات صدور امکان دارد؟

پاسخ: اثبات صدور دلیل شرعی با یکی از ۴ روش زیر امکان پذیر است:

① تواتر ← تواتر، صدور دلیل شرعی را به شکل یقینی ثابت می کند، زیرا هر یک از اخبار متعدد یک قرینه

Subjec: Date

احتمالی برای صدور را تشکیل می دهد و با تراکم قراین، یقین به صدور حاصل می گردد.

۱خبر ۲خبر ۳خبر ...

۱درصد احتمال صدور ۲درصد احتمال ۳درصد ... ⇐ یقین به صدور حاصل شود

② اجماع و شهرت

تفاوتی که بین اجماع و شهرت می باشد این است که اجماع به معنای اتفاق همه فقها بر حکم شرعی است در حالیکه شهرت به معنای اتفاق اغلب فقها است.

اجماع گاهی یک وسیله قطعی است برای اثبات وجود دلیل شرعی معتبری ① که فقها به آن استناد کرده اند و برای اثبات حکم شرعی صحیح ② علیه صلاحیت دارد، با این توضیح که فتوای یک فقیه یک قرینه احتمالی بر وجود آن دلیل است و با تراکم قراین، قطع به وجود آن دلیل حاصل می شود.

۱فتوی ۲فتوی ۳فتوی ...

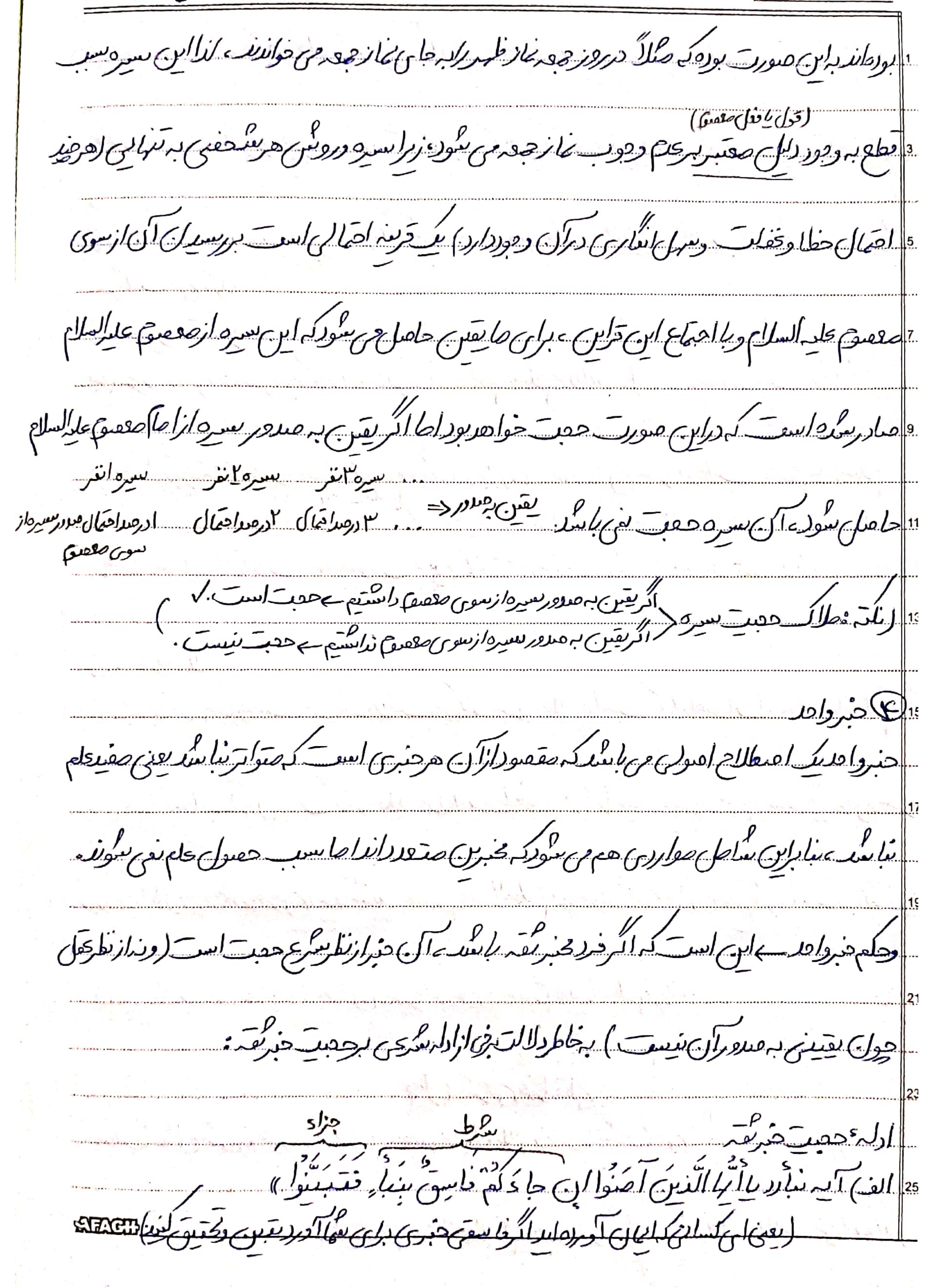
۱درصد احتمال وجود دلیل شرعی ۲درصد احتمال ۳درصد احتمال ... ⇐ یقین به صدور

و این چنین است کلام در مورد شهرت، یعنی اتفاق غالب فقهاء گاهی موجب حصول یقین می شود.

قاعده کلی: اجماع و شهرت اگر موجب علم به ثبوت دلیل معتبر شود، حجت می باشند، اما اگر مفید ظن باشند، حجیتی ندارند، زیرا اصل عدم حجیت ظن می باشد مگر ظنی که حجیت آن با دلیل شرعی ثابت شده باشد و از آن جهت ظن حاصل از اجماع و شهرت، دلیلی شرعی بر حجیت آن نیست، لذا حجت نمی باشند.

③ سیره متشرعه

دلیل اثبات صدور به وسیله سیره متشرعه این است که اگر سیره متشرعی که در زمان معصوم علیه السلام



بوده‌اند به این صورت بوده که مثلاً در روز جمعه نماز ظهر را به جای نماز جمعه می‌خوانند، لذا این سیره سبب قطع به وجود دلیل معتبر (قول یا فعل معصوم) بر عدم وجوب نماز جمعه می‌شود، زیرا سیره و روش هر شخصی به تنهایی اگر چه احتمال خطا و غفلت و سهل انگاری در آن وجود دارد، یک قرینه احتمالی است بر رسیدن آن از سوی معصوم علیه السلام و با اجتماع این قراین، برای ما یقین حاصل می‌شود که این سیره از معصوم علیه السلام صادر شده است که در این صورت حجت خواهد بود اما اگر یقین به صدور سیره از امام معصوم علیه السلام حاصل نشود، آن سیره حجت نمی‌باشد.

سیره ۱ نفر — سیره ۲ نفر — سیره ۳ نفر ... ⇐ یقین به صدور

۱ درصد احتمال صدور سیره از سوی معصوم — ۲ درصد احتمال — ۳ درصد احتمال ...

(نکته: ملاک حجیت سیره:
- اگر یقین به صدور سیره از سوی معصوم داشتیم ← حجت است. ✓
- اگر یقین به صدور سیره از سوی معصوم نداشتیم ← حجت نیست.)

۴) خبر واحد

خبر واحد یک اصطلاح اصولی می‌باشد که مقصود از آن هر خبری است که متواتر نباشد یعنی مفید علم نباشد، بنابراین شامل مواردی هم می‌شود که مخبرین متعدد اند اما سبب حصول علم نمی‌شوند.

و حکم خبر واحد ← این است که اگر فرد مخبر ثقه باشد، آن خبر از نظر شرع حجت است (و نه از نظر عقل چون یقینی به صدور آن نیست) به خاطر دلالت برخی از ادله شرعی بر حجیت خبر ثقه:

ادله حجیت خبر ثقه

الف) آیه نبأ: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ (شرط) فَتَبَیَّنُوا (جزاء)»

(یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی خبری برای شما آورد تبیین و تحقیق کنید)

AFAGH

Subjec: Date

منطوق آیه ← اگر فرد فاسقی برای شما خبری آورد، تبین و تحقیق واجب است.

مفهوم آیه ← اگر فرد غیر فاسقی (ثقه) برای شما خبری آورد، تبین و تحقیق واجب نیست (یعنی حجیت خبر ثقه)

و از آنجائیکه از عدم وجوب تبین، عرفاً حجیت فهمیده می شود، بنابراین مطلوب ما (اثبات حجیت خبر ثقه) نیز ثابت می شود.

ب) سیره متشرعه

سیره و روش متشرعینی که از اصحاب ائمه علیهم السلام بوده‌اند عمل به خبر ثقه بوده است و از آنجائیکه این

سیره آنها برگرفته از معصوم علیه السلام می باشد، بنابراین وصول این سیره از جانب معصوم علیه السلام

سیره ۱ نفر سیره ۲ نفر سیره ۳ نفر ...

بواسطه حساب احتمالات، به صورت یقینی ثابت می شود. ... ۱ درصد احتمال وصول ۲ درصد احتمال ۳ درصد احتمال

ج) سیره عقلاء

از جمله مواردی که بر حجیت خبر ثقه دلالت می کند سیره عقلایی است که از اصحاب ائمه علیهم السلام بوده‌اند

یعنی سیره اصحاب از آن جهت که از عقلاء بوده‌اند و با قطع نظر از اینکه متشرعه می باشند چراکه این سیره

و روش آنان چون در معرض دید و شنید معصوم علیه السلام بوده و ایشان از آن منع نکرده است، لذا این

عدم منع دلالت بر امضاء و تأیید این سیره از سوی معصوم علیه السلام می کند.

دلیل شرعی غیر لفظی

منظور از دلیل شرعی غیر لفظی فعل معصوم علیه السلام و تقریر ایشان می باشد.

((خیلی مهم))

(عدم حرمت)

فعل ← معصوم علیه السلام اگر فعلی را انجام دهند، بر جواز انجام آن فعل دلالت می کند و اگر

فعلی را ترک نمایند، بر عدم وجوب آن فعل دلالت می کند و اگر فعلی را با قصد اطاعت از خداوند سبحان انجام دهند (یعنی به عنوان اینکه عبادت است انجام دهند) بر مطلوبیت آن فعل (وجوب یا استحباب) دلالت می کند.

اما سؤال این است که چگونه می توان صدور این تصرفات از سوی معصوم علیه السلام را ثابت نمود؟

پاسخ: این تصرفات را با همان روشی که برای اثبات صدور دلیل شرعی لفظی بیان کردیم، می توان ثابت نمود.

تقریر ← مقصود از تقریر، سکوت معصوم علیه السلام در مقابل تصرفی است که با آن روبرو می شود که این سکوت بر تأیید و شرعی بودن آن دلالت می کند چون در غیر این صورت بر معصوم واجب بود که از آن تصرف منع کند و این تصرف (سلوک و رفتار) به دو صورت است:

① گاهی یک تصرف شخصی (جزئی) در یک واقعه معینی است مثل زمانیکه شخصی در مقابل امام علیه السلام وارونه مسح می کشد و ایشان سکوت می کنند.

② و گاهی یک تصرف کلی است مثل اینکه سیره عقلا بر عمل به ظاهر سخن یا عمل به خبر واحد ثقه شکل گرفته است.

«مهم»

تفاوت از حیث تحقق

(الف) تفاوت سیره عقلا با سیره متشرعه ← اگر سیره و روش عقلا بر فعلی جاری باشد و این سیره از آن جهت باشد که آنان ملتزم به ضوابط و قوانین شرع هستند، چنین سیره ای سیرهٔ متشرعه است و اگر سیره با قطع نظر از مقید بودن آنها به شرع باشد، آن سیره، سیرهٔ عقلاست.

تفاوت از حیث حجیت

سیره عقلا به تنهایی ارزشی ندارد و دلیل به حساب نمی آید مگر آنکه تأیید آن از سوی معصوم علیه السلام ثابت بشود، اگرچه این امضاء تأیید با عدم ردع (تقریر) باشد، برخلاف سیره متشرعه زیرا صرف فرض اینکه صاحبان سیره مقید به ضوابط و احکام شرعی هستند، برای اثبات حجیت این سیره کفایت می کند بدون اینکه نیازی به امضاء از خلال عدم ردع باشد.

دلیل عقلی

بررسی روابط عقلی

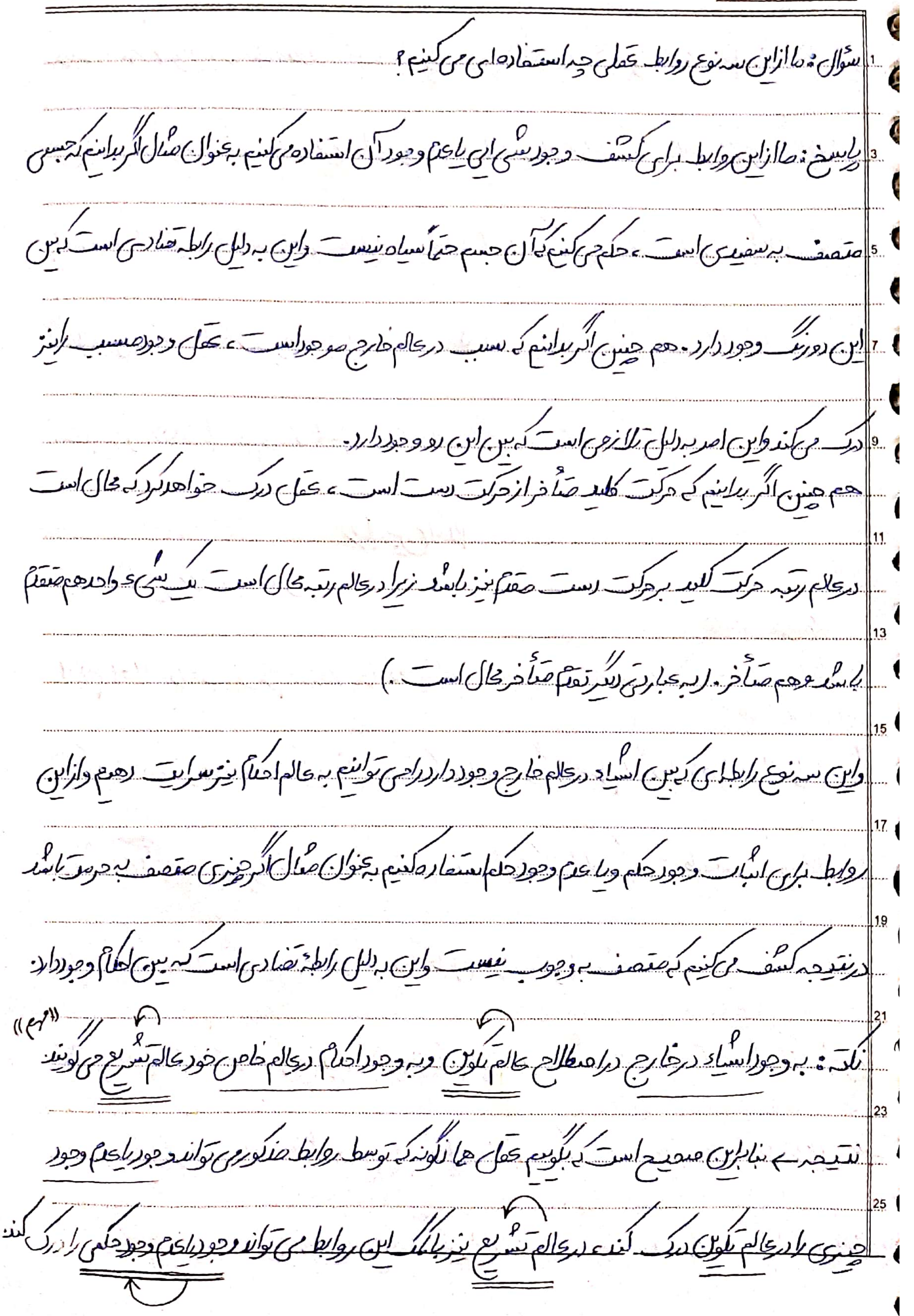
در عالم خارج بین اشیاء رابطه وجود دارد و عقل می تواند این روابط را درک کند.

① رابطه تضاد ← مثل رابطه بین سیاهی و سفیدی که اجتماع آنها محال است.

② رابطه تلازم ← مثل رابطه بین سبب و مسبب (علت و معلول) که انفکاک و جدایی آنها محال است.

③ رابطه تقدم و تأخر رتبی ← مثل رابطه سبب و مسبب، زیرا در عالم خارج اگرچه متلازم و پیوسته می باشند و در یک لحظه بوجود می آیند اما به لحاظ رتبه وجود سبب مقدم بر وجود مسبب است (یعنی وجوداً سبب مقدم بر مسبب است ونه زماناً) لذا هنگامی که کلید را برمی داریم و می گوییم: «دستم را حرکت دادم، (سبب) پس کلید حرکت کرد» که در واقع «فاء» بر تأخر رتبی دلالت می کند با اینکه در عالم وجود خارجی هر دو به صورت هماهنگ حرکت می کنند. (مسبب) (تأخر رتبی)

«حرکت یدی فتحرک المفتاح»



سؤال: ما از این سه نوع روابط عقلی چه استفاده‌ای می‌کنیم؟

پاسخ: ما از این روابط برای کشف وجود شیئی این یا عدم وجود آن استفاده می‌کنیم به عنوان مثال اگر بدانیم که جسمی متصف به سفیدی است، حکم می‌کنیم که آن جسم حتماً سیاه نیست. و این به دلیل رابطه تضادی است که بین این دو رنگ وجود دارد. هم چنین اگر بدانیم که سبب در عالم خارج موجود است، عقل وجود مسبب را نیز درک می‌کند و این امر به دلیل تلازمی است که بین این دو وجود دارد.

هم چنین اگر بدانیم که حرکت کلید متأخر از حرکت دست است، عقل درک خواهد کرد که محال است در عالم رتبه حرکت کلید بر حرکت دست مقدم نیز باشد زیرا در عالم رتبه محال است یک شیء واحد هم مقدم باشد و هم متأخر. (به عبارتی دیگر تقدم متأخر محال است.)

و این سه نوع رابطه‌ای که بین اشیاء در عالم خارج وجود دارد را می‌توانیم به عالم احکام نیز سرایت دهیم و از این روابط برای اثبات وجود حکم و یا عدم وجود حکم استفاده کنیم به عنوان مثال اگر چیزی متصف به حرمت باشد در نتیجه کشف می‌کنیم که متصف به وجوب نیست و این به دلیل رابطهٔ تضادی است که بین احکام وجود دارد.

«مهم» نکته: به وجود اشیاء در خارج در اصطلاح عالم تکوین و به وجود احکام در عالم خاص خود عالم تشریع می‌گویند

نتیجه ← بنابراین صحیح است که بگوییم عقل همانگونه که توسط روابط مذکور می‌تواند وجود یا عدم وجود چیزی را در عالم تکوین درک کند، در عالم تشریع نیز با کمک این روابط می‌تواند وجود یا عدم وجود حکمی را درک کند.

Subjec: Date

وظیفه اصولی بررسی روابط مذکور به لحاظ عالم تکوین نیست بلکه وظیفه ی او بررسی این روابط به لحاظ عالم تشریع

می باشد زیرا روابط مذکور با ویژگی عقلی بودنشان صلاحیت این را دارند که از عناصر مشترک در عملیات

استنباط باشند که ما در اینجا نمونه‌هایی از این روابط را بیان می کنیم. روابط عقلی در باب احکام به پنج

شکل می باشند: ① رابطه بین حکمی با حکم دیگر ② رابطه بین حکم و موضوع آن. ③ رابطه بین حکم و

متعلق آن ④ رابطه حکم و مقدماتش ⑤ رابطه موجود در درون یک حکم.

رابطه بین احکام

رابطه ی تضاد بین وجوب و حرمت

انجام افعال واجب و حرام در زمان واحد می تواند به سه صورت تصور شود:
- ① ۲ فعل و ۲ عنوان ✓
- ② ۱ فعل و ۱ عنوان ✗
- ③ ۱ فعل و ۲ عنوان ؟؟

① مکلف در زمان واحد دو فعل انجام دهد که یکی واجب و دیگری حرام باشد (۲ فعل و ۲ عنوان) مثل

نوشیدن آب نجس و پرداخت زکات به فقیر در یک زمان، که به لحاظ زکات مطیع است و به لحاظ فعل

حرام عاصی و گناهکار ← چنین حالتی مطمئناً قابل تصور و تحقق است.

② یک فعل در زمان واحد (۱ فعل و ۱ عنوان) هم واجب باشد و هم حرام مثلاً نوشیدن آب نجس

نمی تواند همزمان هم واجب باشد و هم حرام به دلیل رابطه تضادی که دارند ← چنین حالتی مطمئناً محال است.

③ فعل واحدی در عالم خارج انجام بگیرد اما دارای دو وصف و دو عنوان باشد (۱ فعل و ۲ عنوان)

مثل اینکه فردی با آب غصبی وضو بگیرد که از نظر وجود در عالم خارج واحد است اما همزمان هم دارای عنوان وضو است که واجب است و هم دارای عنوان غصب است که حرام می باشد.

در این حالت بین اصولیون اختلاف است که آیا ممکن است بر این فعل واحد دو حکم مختلف را ثابت نمود یعنی برای هر عنوان آن یک حکم را ثابت کرد یا خیر؟! علمای اصول در این زمینه دو نظریه دارند:

نظریه اول ← تعدد عنوان برای ثبوت دو حکم کفایت می کند و لذا وضو از حیث عنوان وضو متصف به وجوب می شود و از حیث عنوان غصب متصف به حرمت می شود و با توجه به تعدد عنوان محذور و منافی در اجتماع دو حکم متضاد (وجوب و حرمت) بوجود نمی آید.

نظریه دوم ← تعدد عنوان برای ثبوت دو حکم کفایت نمی کند زیرا وجود خارجی واحد است.

و لذا علمای اصول بحث کرده اند در اینکه ملاک در «تعدد وجود» است یا «تعدد عنوان»؟

قول اول: ملاک تعدد عناوین است و نه وجود خارجی، زیرا احکام به صورت ذهنی و عناوین تعلق می گیرند و نه به وجود خارجی، بنابراین تعدد عنوان در ثبوت دو حکم کفایت می کند حتی اگر در خارج تنها یک فعل داشته باشیم.

و در اصطلاح به این قول جواز اجتماع امر و نهی گفته می شود.

قول دوم: ملاک تعدد وجود خارجی است، زیرا هر چند احکام به صورت ذهنی تعلق می گیرند ولی این

Subjec: Date

تعلق فقط از آن جهت است که صورت ذهنی آینهٔ خارج است (یعنی مهم وجود خارجی است.)

و چون طبق فرض وجود خارجی واحد است بنابراین ثبوت دو حکم متضاد ممکن نیست حتی با

وجود تعدد عناوین و صورت ذهنی، و بر این اساس صحیح است که بگوییم:

تعدد عنوان
- اگر کاشف از تعدد وجود خارجی باشد (واقعیت خارجی) ⇐ اجتماع امر و نهی جایز خواهد بود.
- و اگر صرفاً کاشف از تعدد عناوین در عالم ذهن باشد ⇐ اجتماع امر و نهی جایز نیست.

آیا حرمت (حکم تکلیفی) مستلزم بطلان (حکم وضعی) است؟ اعمال: معامله / عبادات

واضح و روشن است که صحت عقد یعنی ترتب اثری که در آن عقد (معامله) قصد شده است و

بطلان عقد به معنای عدم ترتب اثر می باشد. (مقدمهٔ اول)

هم چنین روشن است که یک عقد واحد، در زمان واحد نمی تواند هم متصف به صحت شود و هم

متصف به بطلان. (مقدمهٔ دوم)

سؤال: آیا امکان دارد یک عقد، در زمان واحد هم صحیح باشد و هم حرام؟

پاسخ: بله، زیرا بین صحت و حرمت تضادی نیست هم چنین بین حرمت و فساد نیز تلازمی

نمی باشد چون حرمت عقد به معنای ممنوعیت و مبغوضیت آن عقد است اما صحت عقد حرام به

این معناست که اگر فرد با وجود ممنوعیت عقد آن را انجام داد، اثر آن عقد مترتب شود مثل نقل و انتقال

در عقد بیع در جائیکه این بیع حرام باشد.

پس معلوم است که بین ایجاد معامله به شکل مبغوض (حرام) و ترتیب اثر آن (صحت) در هنگام صدور منافاتی نیست مثلاً در ظهار، با آنکه عمل حرامی است از نظر شارع، اما اگر واقع شود اثر آن مترتب می شود

«خیلی مهم»

نتیجه ← بنابراین سخن صحیح ـ برخلاف دیدگاه برخی اصولیون ـ این است که بگوییم نهی از معامله اقتضای بطلان را ندارد، بلکه با صحت آن سازگار است، برخلاف نهی در عبادت، زیرا این نهی اقتضای بطلان را دارد، چون کاشف از مبغوضیت آن عمل است و با عملی که مبغوض باشد امکان تقرب نیست. بنابراین باید بین نهی از معامله و نهی در عبادت تفصیل قائل شویم.

نتیجه:
- نهی در معامله مستلزم بطلان نیست.
- اما نهی در عبادت مستلزم بطلان است.

رابطه حکم با موضوعش

هر حکم شرعی دارای دو مرحله می باشد: ① مرحله جعل (انشاء) ② مرحله فعلیت (مجعول)

مثال: آیه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»

(برای خدا بر عهده مردم است که حج کنند خانه خدا را برای کسانی که از نظر راه استطاعت دارند)

این آیه دلالت دارد بر اینکه در اسلام حج بر فرد مستطیع واجب است و این حکم وجوب ثابت است چه فرد مستطیعی الان وجود داشته باشد و چه وجود نداشته باشد که در اصطلاح به این شکل، ثبوت حکم جعل و یا ثبوت حکم در تشریع گفته می شود

حال اگر بیشتر دقت کنیم درمی یابیم که این وجوب در حق این مکلف بخصوص یا آن مکلف ثابت نمی شود مگر زمانی که مکلفی بالفعل متصف به استطاعت شود که در این صورت صحیح است که بگوییم: این فرد حج براو واجب شده یا آن فرد حج براو واجب شده است و در اصطلاح به این شکل دوم، ثبوت حکم در مجعول یا مرحله فعلیت گفته می شود. ((خیلی مهم))

بنابراین:
- جعل حکم یعنی تشریع حکم از سوی خداوند سبحان (یعنی ثبوت حکم در اصل شریعت)
- فعلیت حکم یعنی ثبوت فعلی حکم در حق این مکلف یا آن مکلف (یعنی ثبوت حکم در حق فرد بخصوص)

موضوع حکم

مقصود از موضوع حکم در اصطلاح اصولی مجموع اشیائی است که فعلیت حکم متوقف بر آنها باشد.

مثلاً وجوب حج بر عنوان مکلف مستطیع بار شده است و لازمه آن این است که وجوب حج در مورد هیچ فردی ثابت نمی شود مگر آنکه در مرحله سابق عنوان استطاعت بالفعل محقق شده باشد.

* مثال دیگر: وجوب روزه بر عنوان مکلف حاضر و سالمی بار شده که هلال ماه رمضان را مشاهده کرده باشد که این عنوان موضوع حکم وجوب روزه می باشد به این معنا که فعلیت این حکم وجوب در حق این مکلف یا آن مکلف متوقف بر ثبوت عنوان مذکور در مرحله سابق می باشد. بنابراین می توانیم بگوییم که: *

رابطه حکم و موضوعش شبیه رابطه مسبب با سببش می باشد چون همان طور که مسبب متوقف بر

سببیتش می باشد، حکم نیز متوقف بر موضوعش می باشد ولذا از این جهت گفته می شود که «فعلیت حکم متوقف بر فعلیت موضوعش می باشد.» (یعنی (حکم ← مسبب (معلول)
موضوع ← سبب (علت))

ولذا آنچه بر این رابطه مترتب می شود این است که حکم از نظر رتبه، متأخر از موضوعش می باشد مثل تأخر مسبب (معلول) از سببیتش. (یعنی رابطه حکم و موضوعش رابطه تقدم و تأخر رتبی است.)

سؤال: آیا فرد اصولی از چنین رابطه ای استفاده هم می کند؟

پاسخ: بله، در علم اصول قضایایی وجود دارد که نتیجه این رابطه می باشند و صلاحیت دارند که عنصر مشترک در عملیات استنباط باشند. مثل: «عدم امکان أخذ علم به حکم در موضوع حکم» یعنی علم به حکم نمی تواند موضوع حکم باشد لذا شارع نمی تواند بگوید «قصر نماز در حق کسی واجب است که علم به وجوب قصر دارد.» وعلت این امر آن است که مستلزم دور می باشد زیرا علم به حکم متوقف بر ثبوت حکم است واگر ثبوت حکم نیز متوقف بر علم به حکم باشد دور پیش می آید و دور محال است.

علم به حکم متوقف بر ثبوت حکم ⟸ لازمه اش این است که یک شیء هم متقدم باشد و هم متأخر که این محال است.)

رابطه حکم و متعلقش

مراد از متعلق حکم، عملی است که حکم ما را به سمت ایجاد آن و یا عدم ایجاد آن تحریک می کند مثلاً وجوب حج ما را به سمت ایجاد أعمال حج تحریک می کند اما به سمت تحقق استطاعت تحریک

نفی کند، یعنی وجوب حج از ما ایجاد استطاعت را نفی خواهد بلکه در صورت تحقق استطاعت به صورت اتفاقی، به دنبال آن وجوب حج نیز ثابت می شود. یعنی هر وقت استطاعت محقق شد وجوب حج می آید و اگر محقق نشد مکلف ملزم به ایجاد استطاعت نیست.) «خیلی مهم»

بنابراین آنچه که به سبب حکم بوجود می آید متعلق حکم است و آنچه که حکم به سبب آن بوجود می آید موضوع حکم می باشد. (به عبارتی دیگر حکم: سبب برای متعلق است. / مسبب برای موضوع می باشد.)

موضوع ← حکم ← متعلق
(۱) (۲) (۳)
سبب
مسبب

و بر این اساس محال است که حکم ما را به سمت ایجاد موضوعش دعوت کند، زیرا:

① تا قبل از بوجود آمدن موضوع، حکمی وجود ندارد که ما را به ایجاد موضوع دعوت کند.

② و بعد از بوجود آمدن موضوع هم امکان ندارد حکم ما را به ایجاد موضوع دعوت کند زیرا تحصیل حاصل است و بدین ترتیب معنای قاعده اصولی زیر را خواهیم شناخت:

«محال است که حکم ما را به سمت موضوعش تحریک کند ✗، بلکه تنها به سمت متعلقش تحریک می کند ✓.»

رابطه حکم با مقدماتش

مقدماتی که وجود واجب (مانند حج، نماز، جهاد، روزه ...) متوقف بر آنهاست دو قسم اند:

① مقدماتی که وجود واجب متوقف بر آنهاست بدون آنکه شرط در موضوع باشند مانند طی مسافت که ادای حج متوقف بر آن است یا مانند وضو که انجام نماز متوقف بر آن است ...

۲) مقدماتی که وجود واجب متوقف بر آنهاست و به عنوان شرط در موضوع نیز أخذ شده اند، مانند استطاعت که حج واجب بستگی به آن دارد زیرا بدون استطاعت نیز گاهی حج بوجود می آید مثل کسی که راه را گم کرده و سر از حج در می آورد اما چنین حجی، حج واجبی که یک بار در عمر واقع می شود نیست.

طبق آنچه ذکر کردیم، تفاوت دو مقدمه نیز روشن می شود و آن اینکه:

در قسم اول وجوب قبل از تحقق مقدمه ثابت است (زیرا فرض این بود که آن مقدمه شرط در موضوع نیست) و خود این وجوب ما را به سمت تحقق مقدمه تحریک می کند و در اصطلاح به این قسم مقدمه واجب یا مقدمهٔ وجود گفته می شود.

در حالیکه در قسم دوم وجوب قبل از تحقق مقدمه ثابت نیست (زیرا فرض این بود که مقدمه شرط در موضوع است و فعلیت حکم متوقف بر فعلیت موضوعش می باشد) و لذا وجوب ما را به تحقق این مقدمه تحریک و دعوت نمی کند که در اصطلاح به این قسم مقدمهٔ وجوب یا مقدمه وجوبیه گفته می شود.

نکته: در قسم دوم (مقدمات وجوب) تحصیل مقدمه بر مکلف واجب نیست زیرا ۱) قبل از تحقق مقدمه وجوبی نیست تا تحقق مقدمه را از ما طلب کند و ۲) بعد از تحقق مقدمه نیز طلب کردن آن مقدمه توسط حکم، طلب کردن چیزی است که حاصل شده است. (تحصیل حاصل)

اما در قسم اول (مقدمه واجب) اختلاف است، همهٔ علمای اتفاق نظر دارند بر اینکه تحصیل

این مقدمه از نظر عقلی واجب و لازم است، زیرا فرض این بود که واجب بدون تحقق این مقدمه امکان تحققش نیست، لذا عقل ما را به سمت تحصیل این مقدمه تحریک می کند اما سؤال این است که آیا علاوه بر طلب عقلی وجوب شرعی نیز وجود دارد یا اینکه فقط طلب عقلی است؟

نظریه اول ← علاوه بر طلب عقلی وجوب شرعی مقدمات نیز ثابت است که به آن وجوب غیری یا وجوب مقدمی گفته می شود، در مقابل وجوب ذی المقدمه که در اصطلاح وجوب نفسی نامیده می شود بنابراین طبق این نظریه حج واجب نفسی و طی مسافت واجب غیری است و هر دوی آنها واجب شرعی می باشند. لذا بر این اساس رابطهٔ تلازم بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه ثابت می شود یعنی هر زمانی که چیزی شرعاً واجب شود، مقدماتش نیز شرعاً واجب می شود.

نظریه دوم (نظر صحیح) ← فقط طلب عقلی وجود دارد که این نظریه صحیح می باشد، زیرا وجوب شرعی مقدمه دلیلی برای آن وجود ندارد، چون هدف از آن فقط تحصیل مقدمه است و فرض بر این است که عقل ما را به سمت تحصیل آن مقدمه تحریک می کند لذا بر این اساس حکم شارع به وجوب مقدمه لغو است (و کار لغو از سوی حکیم سر نمی زند) بنابراین ثبوت چنین وجوبی برای مقدمه محال است تا چه رسد به اینکه ضروری الثبوت باشد همان طور که قائلان به وجوب شرعی مقدمه، ادعای ضرورت آن را کرده اند.

روابط داخل یک علم واحد

وجوب گاهی به عمل واحدی که مرکب از اجزاء می باشد تعلق می گیرد مثل نماز و این وجوب با وجود اینکه از یک جهت واحد است اما از جهت دیگر به تعداد اجزاء انحلال پیدا می کند و هر جزئی متصف به وجوب می شود یعنی تکبیر واجب است، قرائت واجب است و ... و در اصطلاح به این وجوب واحدی که متعلق به مرکب واحدی است، وجوب نفسی استقلالی گفته می شود هم چنین به وجوب هایی که برای هر یک از اجزاء ثابت است وجوب نفسی ضمنی گفته می شود، زیرا این وجوب ها در ضمن آن واجب واحد واجب می شوند و مستقل از وجوب سایر اجزاء نمی باشند (یعنی وجوب ضمنی یک حکم مستقل نیست)

مثال < وجوب استقلالی ← وجوب نماز، وجوب روزه، وجوب خمس (غیر مرتبط می باشند)
وجوب ضمنی ← وجوب رکوع، وجوب سجود، وجوب تشهد... (رابطه تلازم دارند و امکان تفکیک بین آنها نیست)

لازمه ضمنی بودن این است که هر وقت برخی از وجوب های ضمنی (به خاطر عذری) ساقط شوند سقوط واجب واحد استقلالی نیز لازم می آید و به دنبال آن سقوط بقیه وجوب های ضمنی هم لازم می آید زیرا امکان تفکیک بین وجوب های ضمنی وجود ندارد. به عنوان مثال در باب وضو اگر از شستن صورت متعذر شویم، سقوط وجوب بقیه اجزاء لازم می آید و در نتیجه وجوب استقلالی وضو نیز ساقط می شود و لذا تفاوت بین زمانیکه از روزه یک روز ماه رمضان متعذر شویم که در این صورت وجوب روزه بقیه روزها باقی می ماند و زمانیکه از انجام بعضی از اجزای وضو متعذر شویم که در این حالت وجوب بقیه

اجزاء ساقط می شود، روشن می شود. در واقع تفاوت این دو در این است که در مورد وجوب روزه به تعداد روزها، حکم وجوب داریم و وجوب هر یک از روزها نیز استقلالی می باشد لذا از سقوط بعضی، سقوط بقیه وجوب ها لازم نمی آید برخلاف وجوب اجزاء وضوء زیرا وجوبهای ضمنی هستند و در نتیجه از سقوط بعضی از آنها سقوط بقیه اجزاء لازم می آید چون این امر از نوع ضمنی بودن است.

إن قلت (اشکال): فرد گنگ از آن جهت که از قرائت در نماز متعذر است لذا مطمئناً وجوب ضمنی آن ساقط می شود اما وجوب بقیه اجزاء ساقط نمی شود بلکه انجام نماز بدون قرائت بر فرد گنگ واجب و لازم است، آیا این امر تفکیک در وجوب ها ضمنی نیست ؟!!

پاسخ: در باب نماز از همان ابتدا دو وجوب وجود دارد (دو حکم مستقل) ① وجوب متعلق به نماز با قرائت برای فرد سالم و ② وجوب متعلق به نماز بدون قرائت برای فرد گنگ، بنابراین در مورد انسان گنگ تفکیک در سقوط وجوبهای ضمنی لازم نمی آید بلکه از همان ابتدا وجوب دیگری در حق او ثابت می شود. (یعنی وجوب نماز کامل به دلیل عدم قدرت بر قرائت ساقط شده و وجوب نماز بدون قرائت با خطابی جدید (امری جدید) جانشین آن شده است

«وصلّی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین»